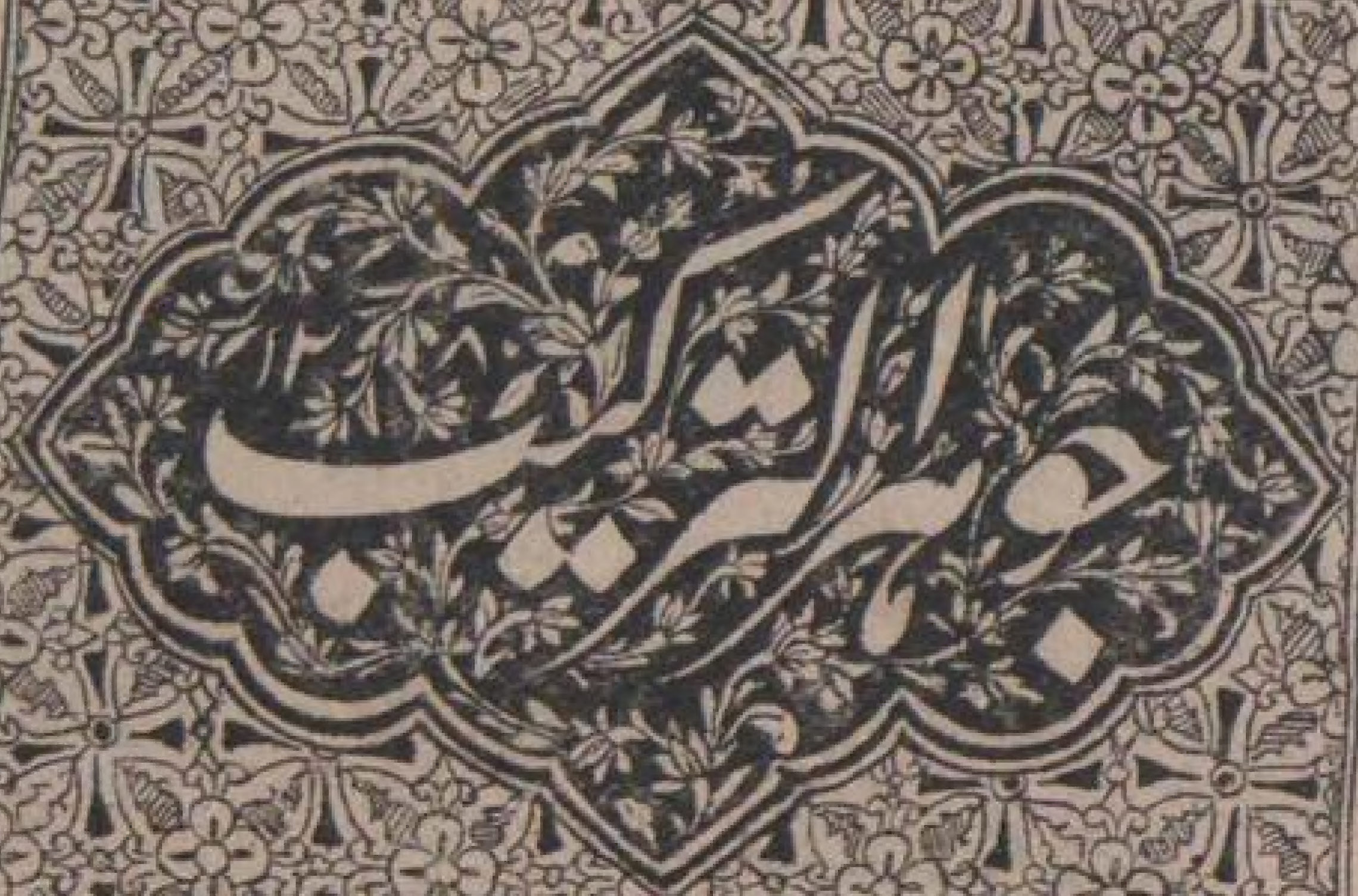


1000

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا



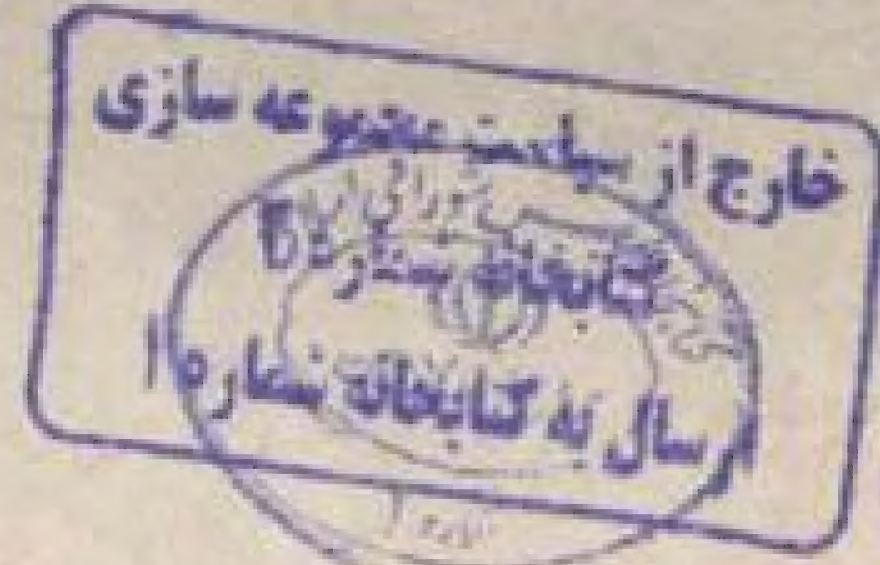
مَطْبَعُ مَدِينَةِ الْمَدِينَةِ
مُطْبَعُ مَدِينَةِ الْمَدِينَةِ

تأليف: محمد باقر

۵۴۴۲۷



۱/۲



۵۴۴۲۷

۵۴۴۲۷



اول کونکران بنامدار

در این کتاب که در این کتاب است
 فی الواقع این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 فی الواقع این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 فی الواقع این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 فی الواقع این کتاب است

بني ودهر ۲۲۵ خراسان

و از
تو که خدایت و محبت
از بهر عالم است
و در تمام
از اندیشه

[illegible][illegible]

جاسد
 است
 نفس خود
 رحم
 رت که کرد
 دزد و بود
 هم پای او
 کم نیست
 دیده زمین
 ی او
 هرگز بود
 اندام بد آن
 بطفت تصا
 بند ی خا
 شکیلی
 ضلالت
 شراب است
 و شرکت
 مغیری و شبه

م م م م م م م م م م م م م م م

[illegible]

تو که در این عالم

[illegible]

سید علی بن موسیٰ وادخدان
نورالدین

آدم و حوا
نوح و ابراهيم
اسماعيل و اسحاق
يعقوب و يوسف
موسى و هرون
داود و سليمان
عيسى و مريم
الانبياء
الاولياء
الارباب
الاعمال
الاولياء
الارباب
الاعمال

و بعد از آنکه در این مقام رسید

مجلس اول

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

فردی که در این عالم است
از هر چه می بیند و شنید
بسیار از آنکه در این عالم
است و بهر چه می بیند و شنید
بسیار از آنکه در این عالم
است و بهر چه می بیند و شنید

از ضمائر است اقسامی اشاره این آن
این اشارت بر قریب آن اشارت بر بعد
دره و خورشید کجا آن هال این می تو

بیان مرصع صمیم	
از ضحائر بهر یکی راجع با اسم منظر است	مرصع خود را ز تکرار است صائص را کلام
منفصل در ابتدا و هم جواب عطف است	من غنیم کیست عابض من و دشمن کجا

ذاتی منظر کی مصدر کہ گویم بر خصل
اسم آ کہ در عجب چون مسطر و مفتاح

[illegible][illegible]

در عجم هر مکان با این دواش نهادم
رو دبار و گلشن نزهتگره عشرت مقام
در زمانی دوان سحرگاه و سحر که قیامت
چون است چار کس بهم نیم طل از سیر خام
چند کس یک دقان کس داشت چیری از خطام
هست مقرر مثل است کس در گریه مدام
هست تمیزی که در بهیم خواندی علی
نیز امسال آن لعین بدین در شد سوی نام
یک جهان یکسر سر عالم عالم فام فام
خاستش تو صیفی آمد شور با شیرین دام
ساعتش مبدل بدل از مولانا نظام
بود باش دم قدم هر یک یک خاطر کام

جنس فاعلی چون مفصل گفتنت اکنون بشنو
نیست مضمونیک مظهران یکی مشتق بدان
مشتقات اندر عرب از فاعل و مفعول
هم بود و صفت مشبه کان بیاید عتق رب
عرضی از اعراض تسعة نیک بد کو چیک از
هست تکیهش شیر ذالان یکی از اسم و امر

جنس و صفی کان اعراض و صفت باند
مشتقات فارسی در فعل گویم بر مقام
چون علیم و عالم و مهدی و مقصود و مرام
و دومی جابد بود مفرد مرکب بال و ام
راست و چپ هم پیرو کو و کون و کس و عظام
چون قلم زن دلپذیر و جلد زو و کیتی خرام

[illegible][illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ق ك ص ل م ن هـ و

این کتاب در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل

<p>پس مرکب ناقص قدر جزو جمله گاه جمله هم قدر جزو شش مرکب بسیط</p>	<p>اسم مضر را درین معنی بود و قائم مقام نیز قضا مش بسبب و تسبیح و ان بالکلام</p>
<p>از بساط قسم اول خوان اضافه کان به گاه باز گاه را که یاد و آبی نسبت طبل جنگی بار جزو آن که بی حرف و دان به تقدیم مضان و یک قلوبش بخوان مستوی بی حرف را شد که برای مضان بود و در مستوی بی حرف عطف اند مضان چون لجان شاد شد کواکی اندران صیغ فیض خسرو دلیلی آن از اش از حقیقی مجازی منقسم شد بر دو جنس مصدر مشتق مضان فاعل مفعول کشته چشم تیان خواشش بد اریا اولین جلکی آمد سبب بد و باغ من ظریف آمد سومی چون آب شیب کنون بنسبتی بی دانه مجازی اصل آن تشبیه یک مقصود از مشبه به مشبه باشد از مشبه به اگر متعلقه است مضان</p>	<p>مرکب جنانی یافت کیشین پارس چگونیه نظام مثل تخت از آن بوسه سپاسین جام مثل وی یار و زینیا مستوی اگر بنام در شالم اسپازین که خدا گیتی خرام در بواتی جمله اجزا ساکن لاخر مدام خوان مضان تا خورین را که در آخر مدام جمله اجزا را بخوان کسور آخر در تمام بعد از آن بشنو مضان اسمعنی لقسام دان حقیقی نیز لفظی معنوی ای نیکام نام لفظی شد چو قتل نمید و مقول غلام غیر لفظی معنوی دان چند گونه در کلام هست تخصیص جزوین آب و باغ تنهام بی بیانی تخت سیم و پیکر از سنگ خام کش مشبه به مضان و قد مشبه به ایدام استعاره و دان جو بلاد اجل گنج مراد فی مثل تیغ اجل و ان لکن ایه اسلام</p>

این کتاب در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل

این کتاب در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل

<p>در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل</p>	<p>قسم ثانی دان صفی و صفی آن چندین بود اسپر اموصوف ان در آخرش که سر بخوان</p>
<p>تمام موصوف و صفی باشد به یک گام نیز گام آمد صفی پس مستوی این گام به یک روی غالب از متعلق موصوف میشود چون شاهد عنای شیخ بنفام هم صفی و حال چون از و نالان باغی جمله اش میدان صله چون کمانه تو شام هر کسی کور است کوا باشد بصیرش کیم چون سول محمد فوج را فرزند حاتم ذکر مستثنی و مستثنی منه بطلان بطلان</p>	<p>یک در مقلوب هر دو ساکن الاخر بود هم مثالش نیز گام و که توالی صفات که موصوف است شرح وضع پس و حال خوان در بود توضیح آن از جمله موصول دان تا از خای را که گوید بلوچ از محفل بران مبدل آمد اسم عام و هم بدل شود و حال قسم ثالث است استناب را در دن کل حدود الا عشر هم شانزده الا چهار قوم الا زید هر کس با و فالا غلام بیان عطف اجزای مقصوده جمله قسم رابع عطف ان از بهر جمع و در هست موصوف و مضان و حقیقی هم جمع اندر اصل و مستثنی از مقصود خیر اینها سائر اجزا تابع و زائد در اقسام مرکب تمیزات متمیز میدان ازین اقسام اربعه هست صفتش کثیر در و لیکن خوان تمام</p>

این کتاب در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل

این کتاب در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل
 و در بیان ترکیب و صفی و حال و بدل

حلال نموده اند و تسمیه
 کلج است و بطریق مجاز است
 از باغی که میگوید که از
 و تنائی و شکوئی است
 است آمده بودی آید که
 می آمده باشد که
 مملکت است و تسمیه
 شایک که در معنی
 آید که هر دو بوجوه
 مضار است
 به حال بد است غیر همان صفت
 در فارسیست معنی آنست که
 در هر دو با لحاق الف و لام
 مضار است

۱۲

[illegible]

و از محمد بن یحیی بن ابی
باب

۱۲

دو می ضمیر چو او ایشان را دین شما
پارین و موصول چون مردیکه دوشیب یدش
هست و تنی آنکه مستحکم مخاطب اندش
از شکی ید و زیر سیر سد فوج عدو
دیگران هم گردانندش بود آن خارج
سکادش نکره که باشد سوی این خمسه صفا
خادم مردیکه دوشیب یدش فوج عدو
پس منادی هفتمین گفت متالش ای عزیز
بیشتر با اسم نکره یا سی تنکیر بود
همزه گرد و یای تنکیری چو افتد بعد با

توسوم اسم اشاره همچو آن این سبغ نام
چشمین مجهول و ذر بن خارجی اندر عوام
دیگران هرگز ندانندش برین اشیو کلام
قصده هر دو زبان عدد و مثلاً ابو سلطان
چونکه مجهول دست یوسف ابن اعمی غلام
مثل بن نوح و میرم نادری این سبغ نام
نیز طفل ابن اعمی ای عزیز بانی بام
هست نکره غیر اینها همچو مردوزن کلام
چون عدد و یا غلامی یا زنی مردی عام
چون بی مبادره استاده بالای بام

صفت تلمیذ است از ابا جعفر اشکنازی

[illegible]

بیان کلی و جزئی

کلی آن اسمیکه دارد اشتراک بر کثیر
جنس آن کلی که باشد مشترک بر مختلف
نوع آن کلی که باشد مشترک بر متفق
اشتراک در شمول هر مضمون اجماعیت
معنی جزئی که کفتم آن حقیقی جزئی است
چونکه انسان فرد حیوان اضافی نیست
نویان جزئی حقیقی را علم نامیده اند
اسم کلی هست نکره نوع باشد خواه مفرد

اسم و نسب
 وقت و ظرف هر یک را
 و ظاهر آنکه در یک باب است و یک
 صحت یک وقت را در یک باب است
 در او ظاهر است و در این باب
 و نیز شواهد و در این باب
 و نیز در این باب است و در این
 مخالف است و در این باب
 یک است و در این باب
 آن است و در این باب

[illegible]

چون بود ملا علی اسم و فاضل شتر
 فرق از کره میان جنس نوع آدمین
 مثل بر جندی و دیگر تو شنجی و الکرام
 زانکه اسم کره بر کلی و جزئی است

خواص آسم ذراتی تو و صغنی

اسم ذاتی آنکه صورتش از گردن و چو پ
نام ذاتی نیز صفتی نام و صفی غریبت
از خواص اسم صفتی است تفصیل در مد
و همین بن تاخر و مندرست تا کس نام بسیار
اسم ذاتی چون بود عدل و صفتی میشود
اسم و صفتی هم بحال مصدریت ذاتی
معرفه گردد و صفتی نیز ذاتی میشود

احكام محمد

بعد ازین تمهید بشنود شرح جمله اینچنین
آفتابش نیز دولت اسم ذاتی مستند
از دولت ذاتی جبر آید مبتدا کمال خبر
یا مشبه مبتدا اگر دو مشبه به خبر
و تسادوی از دولت ذاتی کن یکی مبتدا
وصفی آنکه مبتدا افتد که گردد معرفه
معرفه گردد همیشه مبتدا آنکه خبر
در دو اسم معرفه هم اختیار مبتداست

[illegible][illegible]

دولت ایران و سلطان در خدمت
داد پس اول شنبه روز

طاعت اگر دارد و بسا اوقات میسر معطوفه
 چشم جانان نیست فغان بلکه باشد
 شد چو مستی بسطی هست استثنای
 رافع شک شد چو جزوی هست استثنای
 علت افتد از بسطی شد معلل نام آن
 شرط افتد یکی دیگر جزا شرطیه خوان
 ضد شرطیه بشرطیه شود عائد گه
 ضد دیگر و جبزارا هم که نائب منا
 قول سائل با جوابش هست استثنای
 جمله مستانف باشد جوابی بی سوال
 غایتی با امر اگر باشد خطائیه بدان
 شد ندانیه چو باشد از منادی غایتی
 قسمیه بدان اگر سوگند غایت شدیم
 خوان نمین گز بسطی افتد نقص دلیل
 زاندا قولی چو قولی هست منتج نام آن
 چون منعم عاصمی عفو شل البیهر صفت
 شد ادات هر علاقه منشرح در بحث حرف

تلخ گشت گفت و فایر بنه زنجیر
 دل کند تاراج صد مایل هزاران
 هر دی خندان چو دل لادول این مستقام
 یارب یی پروا ولی دارد بکارم اهتمام
 شوخ کی آید ریا زانکه دارد اعتشام
 یار آید چون بزم از شیشه بردم ختام
 روز باشد شمس گر طالع شود و روز ظلام
 نیست تیرم بر نشان اگر سعد میدرم سهام
 سلاک هر حصیت ندان نگار سبزه فام
 من ندارم نفس ارد بر بدیا احترام
 یار من شو تا کنم اعدای من را صطلام
 بی نیاز از رحم کن سیریم پابند غلام
 کار من السدی جز کید و ستیج جبرام
 نیست خج و عاقبت لا تعظوا دارم عصام
 بر قیاس شکل منقطع می پذیرد نظام
 پس منم مطلوب بر عفو شل البیهر صفت
 جنس هر متشابه زانها می گیرد قوام

تنبیه	
عبدت اجناس مشهوره شمرده نمائید	ماسویش هم علائق هست دیگر در کلام

[illegible]

چون تقابل عکس الفاظ شمار و بشمار کم
 شاید و باید و معنی علاوه یک طرف
 ربطی نبخشند یکدیگر بسبب انرا بی
 زین علل اق هر یکی لاحق شود و با هر یک
 ربط اگر اصلا نباشد و بسبب ان یکدیگر

در اقسام عبارت

چند ازین اجناس یکجا متحی یا مختلط
جمله معترضه آن جنوس است عارض سخن
یا رشد است آنم و یا ازین باعث که
اگر عبارت بیشتر دارد و زواید نیز جثو
مختصر هم اگر باشد مقدر بر ابطات
شد و خبر به هم مسجع عاری از اقسام
خوبی ذاتی سخن دارد اگر باشد فصیح
تالیف الفاظ معنی راسبی آرند لیک
بعد فن نحو خوان فن معانی و بیانی
جوهر التعلیم تصنیف در این انفی بود

در قصیده جزئیات نه گفتن شکست	در کتاب خود دلیل آن دروده ام بالبطونام
حل ترکیبات نظم گر کنی حسب جهول	بر فرو عاتش بسا ماهر توانی شده بهما

[illegible][illegible]



کمالان صلاح نقص و نقصان تحسین کنند	عرض دارد جوهری جوهر کنون کره
طالبان را حق نظم کامیاب فیض کن	تا دعای شان مرا از رحمت سازد بجا
ضبط در این نحو چون نظم شد محسوب گشت	سید هفتاد و پنج این کج را گوهر تمام
سال هجرت یک هزار و دویست و نود و پنج	
عبد ظل الله اکبر شاه کردم خست تمام	

تتمه

خاتمه الطبع الحمد لله و الله که در بیان صرف و نحو فارسی سیمی جوهر الکر کبیر از
تصنیف ششی سیوار ام جوهر با تمام امیدوار مغفرت ایزد و مسنان
محمد بن ابوالحسن محمد مصطفی خان افاض علیه سجان العفو
والغفران مطبع مصطفی واقع کهنه نمازخانه و نکر
تبارخ در شهر رمضان المبارک ۱۲۸۵
حلیه طبع پوشید



